طالع بود که احترام در شریعت اسلام برای آن نیست وخامساً قد انزلونا من المطایا وشدّونا بحبلٍ واحدٍ وردّونا
عند الیهود والنصاری یدفعون وجوهم من اهل البیت قد قتلوا اباکم وانهبوا بیتکم فخذ ومنهم غیظ قلوبکم
یا نعمان فما بقی احد منهم الا وقد القوا علینا من التراب والاحجار والاخشاب ما ارادوا وظلم [illegible]
برسر ما آوردند این بود که همه ما را بیک ریسمان بستند وبردند نزد یهود ونصاری جبر دند ومیگفتند که اینها گروه اسیران از خانواده
پیغمبران شما بودند کشتند ودین شما را باطل نمودند وارکان شما را منهدم ساختند پس شما هم امروز تلافی نمائید حضرت سید سجاد
فرمودند ای نعمان الجماعت این کلمات بودکه شنیدند با تمامه از ایشان کسی که خاک وچوب وسنگ که بر ما میزدند وما را
اذیت نکردند وسادساً قد اضبطونا فی سوق بیع العبد والاماء وهمّوا بان یبیعونا فما جعل لهم ششم این بود که ما را بازار
غلام وکنیز میفروختند ضبط نمودند وقصد آن داشتند که ما را بفروشند خداوند عالم از برای ایشان میسر نفرمود وسابعاً قد اسکنونا
فی مسکنٍ غیر مسقّفٍ لا یقینا من حرٍّ ولا بردٍ وما رعونا حق رعایتنا وکنّا من شدّة الجوع والبرد وخوف
القتل الی الصبح مجتمعین مضطربین هفتم این بود که آن بیدینان ما را در مکانی جا داده بودند که سقف نداشت وما را
از سرما وگرما نگاه نمیداشت پس رعایت ننمودند ما را وما اهل بیت از شدت جوع وسرما وخوف کشتن مضطرب بودیم

بسم الله الرحمن الرحیم احمد الثنا عند الله حمده و افضل الوری محمد عبده و اکمل البریة علی ولیه و معتمده و الصلوة
والسلام علیهما و آلهما ما بقی وجهه تعالی لحبه اما بعد این لعال تراب و اعظمی ملا محمد ابن علی اکبر ابن مهدی
ابن هادی ابن حسن ابن طوسی رحمة الله علیه چه این زمانه و دنیا روی با عز آورد در غیبت در دنیا با عدم اقبالش
از توجه عالم آخرتم باز داشت حتی انقضت من عمری اکثر من عشرین در این مدت از ایام زاد بی بهره ام
و توشه مهیا نساختم و بعبارت آخرت نپرداختم با وجه علم لعقبی و دنیا از وی دوری نکردم آه آه
که مخالف کلام مولای امیر المؤمنین علیه السلام که فرمایش فرموده تحرز من الدنیا فان فنائها محقق فنائها لا محل
لقاء حضورتها ممزوجة بکدورة و راحتها مقرونة بعناء حاصلی روزی از روزها بر کلمات معجز نظام
حضرت رسالت مآب یعنی محمد مصطفی صلی دیده منور میداشتم باین حدیث شریف رسیده که فرموده من
حفظ علی امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه فی امر دینهم بعثه الله یوم القیامة فقیها عالما و الصادق قال ع
من بکی علی الحسین ع او ابکی او تباکی وجبت له الجنة خواستم کتابی جامع در هر دو فرمایش حضرت
نبوی صلی تحریر در آورده باشم تا ذخیره نحو بجهة یوم معاد و لهذا اتکا بی سعت کتاب مسمی
بمصائب الترجمة فی مصائب النبی ع و الائمة و نبذ من فضائلهم دیده نشد بر نحو مختصر منتخبه بعبارته
نوشتم و قلیلی از ملحقات بتوفیق الله تعالی منضم بر او داشته تا جهت نحو رستگاری شاه باقیه
و من الله التوفیق فیقول العبد الاحقر الافقر ابن ... غفر الله تعالی لهما فی دار الدنیا و عوالم
البرزخ و یوم العرض للاکبر انی ما الفته و حررته فی هذه الاوراق قد استخرجته من مؤلفات اهل النجد
والوفاق و استجمعته من محررات اهل التبیان و فقهائه الراسخین من اهل التشیع و الوفاق
و جعلته بضاعة لنفسی و لاخوانی المؤمنین فی یوم التلاق اما بعد فی البحار و کثیر من کتب الاخبار
عن جابر ابن عبد الله قال قلت لرسول الله صلی اول شیئ خلق الله تعالی ما هو فقال نور نبیک ع یا جابر
خلقه الله ثم خلق منه کل خیر ثم اقامه بین یدیه فی مقام القرب ما شاء الله ثم جعله اقساما فخلق
العرش من قسم و الکرسی من قسم و حملة العرش و خزنة الکرسی من قسم و اقام القسم الرابع
فی مقام الحب ما شاء الله ثم جعله اقساما فخلق القلم من قسم و اللوح من قسم و الجنة من قسم
ثم اقام القسم الرابع فی مقام الخوف ما شاء الله ثم جعله اجزاء فخلق الملائکة من جزء
والقمر و الکواکب من جزء و اقام القسم الرابع فی مقام الرجاء ما شاء الله ثم جعله اجزاء
فخلق العقل من جزء و العلم و الحلم من جزء و العصمة و التوفیق من جزء و اقام القسم
الرابع فی مقام الحیاء ما شاء الله ثم نظر الیه بعین الهیبة فرشح ذلک النور فقطرت
منه مائة الف و اربعة و عشرون الف قطرة فخلق الله تعالی من کل قطرة روح نبی و رسول ثم تنفست
ارواح الانبیاء فخلق الله من انفاسها ارواح الاولیاء و الشهداء و الصالحین
و فیه ایضا قال جابر قال رسول الله صلی اول ما خلق الله تعالی نوری ابتدعه من نوره و اشتقه
من جلال عظمته فاقبل یطوف بالقدرة حتی وصل الی جلال العظمة فی ثمانین الف

سنة ثم سجد لله تعالی

سحاب

سنة ثم سبحه الله تعالى لتعظيمه ففتق منه نور علي فكان نوري محيطاً بالعظمة ونور علي محيطاً بالقدرة
ثم خلق العرش واللوح والشمس وضوء النهار ونور الابصار والعقل والمعرفة وابصار العباد
واسماعهم وقلوبهم من نوري ونوري مشتق من نوره فنحن الاولون ونحن الآخرون ونحن
السابقون ونحن المسبحون ونحن الشافعون ونحن كلمة الله ونحن خاصة الله ونحن احباء الله
ونحن وجه الله ونحن جنب الله ونحن عين الله ونحن امناء الله ونحن خزنة وحي الله وسدنة غيب الله
ونحن معدن التنزيل ومعنى التأويل وفي ابياتنا هبط جبرئيل ونحن محال قدس الله ونحن مصابيح
الحكمة ونحن مفاتيح الرحمة ونحن ينابيع النعمة ونحن شرف الامة ونحن سادة الائمة
ونحن نواميس العصر واحبار الدهر ونحن سادة العباد ونحن ساسة البلاد ونحن الكفاة
والولاة والحماة والدعاة والسقاة والرعاة وطريق النجاة ونحن السبيل والسلسبيل ونحن
النهج القويم والصراط المستقيم من آمن بنا آمن بالله ومن رد علينا رد على الله ومن شك
فينا شك في الله ومن عرفنا عرف الله ومن تولى عنا تولى عن الله ومن اطاعنا اطاع الله
ونحن الوسيلة الى الله والوصلة الى رضوان الله ولنا العصمة والخلافة والهداية وفينا
النبوة والولاية والامامة ونحن معدن الحكمة وباب الرحمة وشجرة العصمة ونحن كلمة
التقوى والمثل الاعلى والحجة العظمى والعروة الوثقى التي من تمسك بها نجى وفيه ايضاً
عن مولانا الامام ابي عبد الله الصادق ع قال لما خلق الله تعالى السموات والارضين
استوى على العرش فامر نورين من نوره فطافا حول العرش سبعين مرة فقال عز وجل
هذان نوران لي مطيعان فخلق الله من ذلك النور محمداً ص وعلياً والاصفياء
من ولده عليهم السلام وخلق من نورهم شيعتهم وخلق من نور شيعتهم ضوء الابصار
ودر کتب معتبره اخبار مثل بحار الانوار مجلسی علیه الرحمة وغیره روایت نموده اند از مولای
متقیان ع که فرمود چون اراده حضرت اقدس رب العزة قرار گرفت که خلق
نماید سید انبیا ص را خطاب فرمود بملائکه که اراده دارم که بشری خلق نمایم که او را
بر جمیع مخلوقات خود فضیلت دهم و او را بزرگ اولین و آخرین و شفیع روز
قیامت و پادشاه یوم الدین قرار دهم پس باید که قدر او را دانسته و مقام
او را شناخته باشند و اگر او نمی بود بهشت را زینت نمی دادم و دوزخ را نمی افروختم
پس جمیع ملائکه گفتند ما بندگان و فرمانبرداران توایم و آنچه تو فرمائی ما را نمی رسد
که اعتراض و برگشت نمائیم پس جناب جبرئیل و سایر حمله عرش جلیل را امر فرمود
که قبضه از تربت محل ضریح منور آن حضرت بردارند و مقدر فرمود که آن جناب
از خاک خلق فرماید و در خاک برگرداند و باز از خاک محشور فرماید پس ملائکه قبضه را
از تربت مقدسه آن جناب برداشتند و باسمانها بالا بردند و آنرا در نهرهای

ازاین جهت زمانی یک منزلت از افلاک
برابع آسمان بردند املاک
در عرش بهشت و سلسبیل تعبید نمود پس در تربت شعشعانی بطوری که ملائکه و جناب جبرئیل از راه
مطاف قدسیان گردید تا فرش در عرش بتعظیم و تمجید بود و از آن در جلیل مدتها طواف می نمودند بعد از خلقت جناب آدم صفی
زنورش شد منور عرش ان گرامی در کنز ایشان از صلب جناب صفی الله قرار دادند و جناب آدم دائم آواز تسبیح
آن حضرت را از صلب خود استماع می نمود پس عرض نمود پروردگارا این چه تسبیح
است که از صلب خود می شنوم خطاب رسید که این تسبیح محمد عربی است که سید
اولین و آخرین سعادت مند کسی است که او را متابعت نماید و شقی و بد
عاقبت کسی است که او را مخالفت کند پس آن نور انور بخواهش حضرت صفی الله
از پشت آدم منتقل به پیش روی او گردید و از جبین جناب آدم بطوری نمایان و تابان
شد که بواسطه آن عرش و کرسی و طبقات آسمان و زمین و سرادقات
عوالم علیین جمیع روشن گردیدند و اصل و حقیقت این نور انور پیش از ایجاد
و خلقت حضرت ابوالبشر بچهار صد و بیست و چهار هزار سال بقدرت حضرت
پروردگار موجود گردیده بود و در برابر حضرت معبود آن سید محمود پیوسته تسبیح
و تقدیس می نمود پس خطاب از حضرت رب الارباب بآن جناب مستطاب رسید
که ای بنده من تو مراد منی و تو مرید منی و تو مصطفائی از خلق من
بعزت و جلال خود قسم که اگر تو نبودی آسمانها را ایجاد نمی نمودم هر کس ترا
دوست دارد من او را دوست میدارم و هر کس ترا دشمن دارد من او را
دشمن میدارم پس آن نور انور بارتفاع و انبساط درآمد و از آن دوازده
حجاب حضرت رب الارباب ایجاد نمود اول حجاب قدرت پس حق تعالی
آن نور را داخل در آن حجاب نمود و مدت دوازده هزار سال آن نور در حجاب
قدرت مشغول سبحان ربی الاعلی بود پس از آن حجاب بحجاب عزت درآمد
و مدت یازده هزار سال در آن حجاب مشغول سبحان الملک المنان پس داخل
شد در حجاب هیبت و مدت ده هزار سال در آن حجاب مشغول سبحان
من هو غنی لا یفتقر پس داخل شد در حجاب [illegible] و تا مدت نه هزار سال
در آن حجاب مشغول سبحان من هو قائم لا یلهو پس داخل شد در حجاب جبروت
و مدت هشت هزار سال در آن حجاب مشغول سبحان الکریم پس داخل شد
در حجاب رحمت و مدت هفت هزار سال در آن حجاب به تسبیح مشغول بود سبحان
رب العرش العظیم پس داخل شد در حجاب نبوت و مدت شش هزار سال
در آن حجاب مشغول سبحان رب العزة عما یصفون پس داخل شد در حجاب
کرامت و مدت پنج هزار سال در آن حجاب مشغول ~~سبحان العظیم الکریم پس داخل~~

بلکه در بار آن سبحان العظیم الاعظم پس داخل شد در حجاب منزلت و در آن حجاب مشغول [illegible] هزار سال سبحان العلیم الکریم پس داخل شد در حجاب رفعت و مدت سه هزار سال و در آن حجاب مشغول سبحان ذی الملک والملکوت [illegible]

[illegible]

در بیان احوال حضرت رسالت پناه صلعم

هشت دریا از آن نور کبریائی از صلوات ایجاد فرمود از علوم رسیده بی منتها امر فرمود آن غواص بحار لجه‌ای علوم لم یزلی را
که در آن دریاها سیر نماید تا آنکه جمیع آن دریاها را بالتمام سیر نمود چون از دریای هشتمی سر بر کرد آورد خطاب
باو رسید که ای سید پیغمبران من و اول مخلوقات من و آخر رسولان من توئی شفاعت کننده روز قیامت
برای بندگان من پس از آن برای تعظیم و شکر خداوندی بسجده درآمد چون سر از سجده برداشت یکصد و بیست
و چهار هزار قطره از او جدا گردید و از هر قطره نور پیغمبری بعرصه وجود درآمد و تمام آن انوار گرد نور مبارک محمدی صلعم
طواف می‌نمود و در طواف شان میگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان من
هو غنی لا یفتقر آنگاه خطاب بان انوار مقدسه شد که من کیستم پس سبقت گرفت بر جمیع آن انوار نور
مبارک محمدی صلعم و گفت انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک رب الارباب و ملک الملوک پس خطاب شد
بان نور مبارک که توئی مصطفی من از خلق من و توئی بهترین مخلوقات من و توئی حبیب من و امت تو بهترین امتها
که برای هدایت ایشان را ایجاد نموده‌ام پس حضرت حق تعالی جوهری ایجاد فرمود از نور مبارک آن جناب باندازه جمیع طبقات
آسمان و زمین و آن را بدو حصه فرمود نیمی از آن را بنظر شفقت نظر فرمود و از آن عرش را ایجاد کرد و نیمی دیگر را بنظر
هیبت نظر فرمود ذوب گردید و آب شیرین گردید و عرش را بر روی آب قرار داد که وکان عرشه علی الماء و از نور عرش کرسی را
ایجاد فرمود و از نور کرسی لوح را و از نور لوح قلم را پس خطاب شد بقلم که بنویس و قلم هزار سال از آن خطاب بیهوش گردید
چون سر از بیهوشی بلند نمود عرض کرد که چه بنویسم خطاب شد که بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله قلم از نام نامی محمد بسجده
افتاد گفت پروردگارا این نام کیست که مقرون بنام خود فرمودی ندا رسید یا ایها القلم اگر او نمی‌بود تو را و سایر موجودات را
خلق نمی‌نمودم بدرستیکه او است بشیر و نذیر و شفیع و حبیب و سراج منیر پس قلم از صلوات نام محمدی صلعم منشق گردید گفت
السلام علیک یا رسول الله حضرت اقدس الهی او را جواب داده فرمود و علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته از این جهت سلام
و جواب سلام واجب شد پس امر فرمود قلم را که قضا و قدر را آنچه خلق خواهم نمود تا روز قیامت ثبت نما قلم عرض کرد پروردگارا
بچه چیز ابتدا کنم خطاب رسید به بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا نما قلم مدت هفتصد سال بسر میکشید تا بسم الله الرحمن الرحیم را
ثبت نمود پس خطاب رسید بعزت و جلال خودم قسم که ثواب هفتصد ساله عبادت عطا می‌نمایم باین شخصی که بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم را از امت محمد صلعم پس قلم نوشت جمیع مقدرات را حتی برگی که از درختی بزمین افتد لوح از کثرت
آن علوم بر خود بالید که کیست مثل من که مظهر علوم و اشیاء حضرت عزت شده‌ام خطاب رسید بحوالم مالیت در ثبت

و عنده ام الکتاب پس ملائکه از بهشت را ایجاد فرمود از آن نور عظیم محمدی صلی الله علیه وآله را امر کرد که تا روز قیامت صلوات فرستند بر محمد
و آل محمد پس نظر نمود به بقیه آن جوهر بنظر هیبت پس در بار شد از آب و بتزلزل و تموج در آمد و از آن تموج بخاری بر خاست
و کف بر آورد پس آسمانها از آن بخار و زمین را از آن کف بسیار ایجاد فرمود باندازه ارض مکه معظمه و از آنجا زمین را
منبسط فرمود در اطراف عالم دنیا بی کفی را منبسط ساخت که این فرشست پس زمینها بخاری را بر افراشت که این سقف است پس و الا
و جلت قدرته و عظمته رفعه پس فرشته را ایجاد فرمود که دستهای او از مشرق و مغرب در گذشت و بعظمت تحت طبقات زمین را
بلند نمود که هر طبقه تا طبقه دیگر پانصد ساله مسافت او هست و از هر طبقه تا طبقه دیگر مسافت دارد و گاو عظیم ایجاد فرمود
که بر آن چهل هزار قوائم و چهل هزار شاخ است و امر کرد آن ملک را که قدمهای خود را بر پشت آن گذارد و شاخهای آن گاو
از اطراف زمین سر بر آورده است تا بعرش عظیم و دهان او در دریا میباشد روزی یک مرتبه نفس میکشید از این جهت
آب دریا کم و زیاد میگردد که از جزر و مد دریا مینامند و چون قوائم آن گاو بر روی آب قرار نمیگرفت سنگی از یاقوت
ایجاد فرمود که بزرگی آن سنگ باندازه هفت آسمان و زمین است و آن را مستقر آن گاو قرار داد و ما تحت الثری
که در سوره مبارکه طه مذکور است اشاره بان صخره میباشد پس ماهی عظیم ایجاد فرمود و آن سنگ را بر پشت آن ماهی قرار داد
پس جمیع زمین بر دوش ملک و دستهای آن ملک بر پشت گاو و قوائم آن گاو بر روی صخره یاقوت و آن صخره بر پشت ماهی و آن
ماهی را بر روی آب قرار داد که نام آن ماهی نون است که در قرآن مجید فرموده ن والقلم و ما یسطرون و آب بر روی هوا
و هوا بر روی ظلمت مجعول و قوه تحت الفاه وارد فرمود الله جبال را اسباب و جبل قاف را که از زمرد سبز ایجاد فرموده
زمینها را او داد و زمین قرار داد و میفرماید والجبال اوتادا پس طبقه اول زمین را مسکن آدمیان و دد و مرغ و کل
ارباح و سیم را مسکن خلقی که در صورت مانند آدمیان و عجب قوائم مانند گاو و عجب بدن مانند ابدان انعام را
قرار داد و طبقه چهارم را محل دریای کبریت و سنگ گوگرد کرد آنچه که اگر کوه عظیم در آن دریا بیفتد آن را آب خواهد نمود
و سنگهای آن را آتش افروز روز جنیان قرار فرمود که در قرآن میفرماید وقودها الناس والحجاره و طبقه پنجم را محل حیات و عقارب
جهنم قرار فرمود که جثه آنها مانند کوهها و دندانهای آنها مانند درختان بلند و هر یک از آن مارها هیجده هزار دندان میباشد
و طبقه ششم را مسکن ارواح اهل جهنم قرار فرمود که آن را سجین نام نهاده چنانکه فرموده است کلا ان کتاب الفجار لفی سجین
و طبقه هفتم را محل ابالسه و شیاطین قرار فرمود که یک طرف آن سموم و طرف دیگر آن زمهریر است و از زمین تا آسمان
اول پانصد ساله راه است و در آسمان اول ملائکه چند ایجاد فرموده است که بعضی از ایشان از نور و بعضی از ایشان از نار و بعضی

از آب میباشند

از آب بهم شسته و نام بزرگ ایشان رعد است که موکل بر ابر است و بر امطار و تسبیح میکند که سبحان ذی الملک والملکوت
و نام آن آسمان رقیع اولی است و لون آن لون حدید است و آسمان دوم بلون مس است و رعد و برق و عدد ایشان جز خدا که
تسبیح مینمایند که سبحان ذی العزة والجبروت و نام آن آسمان فیدوم است و در آن ملکی است که نصف آن از برف
و نصف دیگرش از آتش ایجاد گردیده و نام او حبیب است که در حدیث پیغمبر است آن ملک خیرخواه ترین ملائکه است
نسبت به بنی آدم و میگوید یا من الف بین الثلج والنار الف بین قلوب عبادک و آسمان سیم برنگ برنج است
و نام ملک بزرگ ملائکه آن ماعون است و ملائکه این آسمان بهفتاد صف صف بسته اند و هر صف در صف ایستاده میگویند
سبحان الذی لا یموت و آسمان چهارم برنگ نقره است و نام آن زیلون است و ملائکه آن دو برابر ملائکه آسمان
سیمند و انها در رکوع و سجود و قیام میگویند سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله الا الله و آسمان پنجم برنگ طلا است
و ملائکه بیشمار در آنند در نهج البلاغه میفرماید که منهم سجود لا یرکعون ومنهم رکوع لا ینتصبون ومسبحون لا
یسأمون و صافون لا یتزایلون و میگویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و نام آن ماجیر است و آسمان ششم برنگ
یاقوت سرخ است و نام آن عادوس است و در آن جا هفتاد هزار ملک که هر یک سرهنگ هفتاد هزار ملک اند که
گروهی میگویند و ایشان را حفظهم برای مصالح بندگان مامور میفرماید و بجانب زمین روانه میگرداند که منهم امناء علی
وحیه والسنة علی رسله ومختلفون بقضائه وامره و در حدیث است که یک ذره از نور ملائکه کروبین باندازه سر سوزن
بر کوه طور تجلی نمود که آن کوه از هم پاشید و جناب موسی از بادر اشتداد و غش کرد که فرموده در قرآن مجید فلما تجلی ربه للجبل
جعله دکا وخر موسی صعقا و آسمان هفتم از در سفید است و نام او رقیع است و در آنجا هفتصد هزار ملک ماوی دارند
که هر یک از آنها چندان ملائکه در تحت امر ایشان است که عدد آنها از عدد قطرات باران و برگ درختان بیشتر است
و از آنجا تا سکنه که از آمر حرمی نامیند پانصد سال راه است و در آنجا روسای ملائکه از حمله عرش و اشباه ایشان سکنا دارند
و عبادت ایشان این است که علی الدوام نظر بر عرش انداخته اند و بقدر لمحه نظر بر نمیدارند و اگر یکی از ایشان بیک لمحه خود
کند به تمام دنیا را می پوشد حضرت امیر المؤمنین ع والخارجة من الاقطار ارکانهم والمناسبة لقوائم العرش اکتافهم
ناکسة دونه ابصارهم و بر بالای این مکان ابری است ایجاد فرموده که تحت و تکلفی آن ابر برابر است با جمیع طبقات
آسمان و زمین و بر بالای آن ابر عرش حضرت ذو الاکرام قرار گرفته است جل جلاله و اندازه عرش را احدی غیر از حضرت
خلاق سبحانه وتعالی نمیداند و جمیع این عوالم مذکوره و غیر اینها از مظاهر جلال و جمال و کمال حضرت ذو الجلال

از فاضل نور منیر جناب اقدس رسالت پناه محمدی صلعم ایجاد فرمود صلوات الله و صلوات ملائکه و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد
نعم یکجا فراغ است در این خانه دل از پرتو آن هر طرف سنگرم انجمنی ساختند و نور مبارک آن حضرت در زیر
عرش و هفتاد هزار سال در بهشت و هفتاد هزار سال در سدرة المنتهی و هفتاد هزار سال در آسمان هفتم و همچنین
در هر آسمانی تا با آسمان اول تسبیح می‌نمود پروردگار خود را تا آنکه حضرت آدم صفی علی نبینا و علیه السلام موجود گردید
پس آن نور انور در صدف صلب حضرت ابو البشر قرار گرفت ملائکه در برابر آن نور می‌ایستادند جناب آدم
استدعا نمود که آن نور در پیش روی او قرار گیرد پس آن نور در جبهه حضرت آدم قرار گرفت باز استدعا کرد
که آن نور بطوری باشد که خود او را تماشا نماید لهذا آن نور مبارک در سبابه جناب آدم و نور حضرت ولی الله
در انگشت وسطی پهلوی آن قرار گرفت و نور جناب سیده زهرا در انگشت بعد از آن و نور جناب امام حسن در انگشت
کوچک و نور جناب امام حسین در انگشت ابهام حضرت آدم قرار گرفت و آن انوار طیبه بعد از حامله شدن حوا به شیث
و از پشت حوا بعد از تولد جناب شیث به پشت شیث و همچنین از نبی به نبی و وصی تا آنکه منتقل شد بجناب شیبة الحمد
و از آن حضرت یعنی شیبة الحمد که او را عبد المطلب می‌نامند آن نور انور دو حصه گردید نیمی بصلب حضرت عبد الله و نیمی بصلب
حضرت ابو طالب منتقل گردید و در عصر روز عرفه جناب عبد الله باتفاق والد ماجد و برادران امجاد خود خارج
شهر مکه راه می‌رفتند که ناگاه عبد الله در پیش روی خود نهری دید جاری و کسی از غیب او را صدا زد که ای عبد الله از این آب
بیاشام پس عبد الله قدری از آن آب برداشته چون آن آب دید که از عسل شیرین‌تر و از مسکه نرم‌تر و از یخ
سردتر و از مشک خوشبوتر است خواست باز آن را از طعم و بوی آن آب چیزی در یابد که آن نهر
یکدفعه از نظرش غائب گردید پس در آن شب که لیلهٔ جمعه عید اضحی بود نطفه طیبه خاتم انبیاء از صلب عبد الله بر رحم
طاهره حضرت آمنه خاتون منتقل گردید و چنان نوری از جبهه آن علیا مخدره نمایان شد که مانند آفتاب
عالم را روشن می‌نمود و چون یکماه از مدت حمل آمنه خاتون گذشت جناب عبد الله رحلت کرده و بعد از
پانزده روز که صاحب فراش بود بجوار رحمت حضرت غفار مشرف گردید و چون دو ماه از حمل آن معظمه
گذشت بروایت جابر انصاری دیگر آن جمیع ملائکه آسمان و زمین مامور گردیدند که صلوات بفرستند بر حضرت اقدس محمدی صلعم
و استغفار نمایند برای امت مرحومه آن بزرگوار و چون ماه سیم شد جمیع حیوانات دریا و بحار و حیوانات و اشجار
بسجده در آمدند برای تعظیم نور حضرت پیغمبر حتی آنکه ابو جحاف سوار بود بر شتر خود در خارج مکه شتر سر بر زمین
گذارد و در آنجا ابو جحاف او را زجر کرد سر بلند ننمود تا آنکه ندائی شنید از هوا که ای ابو جحاف مزن این حیوان را

که باتفاق تمام خلایق

که باتفاق تمام خلایق در اینجا جمیع بسجده در آمده اند برای شکر آنکه ظهور حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلعم چون
چهار ماه گذشت حبیب زاهد که از بزرگان عباد و علماء آن زمان بود بچهٔ آهوئی را دید سر بسجده در آورده خواست
آن را بگیرد غایب شد آنگاه آوازی شنید که متعرض این بچهٔ آهو مشو که او با تمام اهل بر و بحار بسجده در آمده
بشکر آنکه اینک چهار ماه میگذرد از حمل سیدهٔ جهان حضرت محمد صلعم چون ماه پنجم شد حبیب زاهد دید که مانند
سیماب صومعهٔ او بلرزه در آمده و در محراب او نوشته شده است ایها الصاحبان بیع و کنائس ایمان آورید بجناب
اقدس الهی تعالی و به پیغمبران او و پیغمبر آخر الزمان محمد که نزدیک شده است خروج او و بر محاریب جمیع
صوامع و بیع همین کلام نوشته شده بود و آنکه خوش بحال کسیکه باو ایمان آورد و وای بر اشقیائیکه
انکار کنند او را و چون ماه ششم شد اهل یمن و بعضی دیگر از بلاد آوازی شنیدند از جنیان که اوراد آت
العوطی ناامید شدند ایام عید در بهار اندر جشن سیر خلنید و مشغول بعیش و عشرت میشدند که ناگاه آن درخت
صدائی بر آورد و گفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا چون ماه هفتم شد سواده ابن
قارب خدمت جناب عبد المطلب آمد و گفت دیشب گذشته شنیدم از هاتفی که ندا در داد از بالای بر
زینت نمائید که نزدیک شد خروج فرزندزادهٔ عبد المطلب صاحب شمشیر قاطع و شهاب ثاقب
و چون ماه هشتم رسید ماهی عظیم اندر دریای اعظم از خوشحالی رقاصیت گردید بطوریکه در دریا آبها تلاطم درآورد
و شروع کرد بصلوات فرستادن بر سید انبیاء محمد صلعم و برای امت آن حضرت طلب مغفرت نمود و چون ماه نهم
در آمد پرده از پیش چشم عبد المطلب برداشته شد دید که ده هزار ملک با قندیلهای نورانی کعبهٔ معظمه را
احاطه نموده بر آن قنادیل نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله و در تمام آن ماه ستارها در اضطراب بجهه شهابها
بر زمین فرو می آوردند و چون ماه نهم باتمام رسید در لیلة الخمول هفدهم شهر ربیع الاول از سال مشهور
بعام الفیل در زمان دولت انوشیروان عادل بعد از مضی مدت نه هزار و نهصد و چهار ماه
و هشت بعد از حلت حضرت ابو البشر آدم صفی الله جناب آمنه خاتون را آثار وضع حمل ظاهر گردید
در حالتیکه در حجرهٔ طاهرهٔ خود نشسته بر فراق شوهر جناب عبد الله ابن عبد المطلب گریه مینمود پس
برخواست که از حجره بیرون آید دید در حجره مسدود گردیده لهذا در مکان خود قرار گرفت و در آن
حال حضرت اقدس الهی امر فرمود ملائکه مقربین را که نازل در آن حجره گردیدند و بر دیبای سندس و استبرق
بهشتی در اطراف جناب آمنه خاتون دیبا پوشید آن حجرهٔ طاهره را و نزد آن مخدره چهار نفر از حوران حجرهٔ
بهشتی بر آن مکرمهٔ جهان وارد شده او را بشارت مرحمت کردگار شان دادند و در چهار طرف آن معظمه
برای خدمت قرار گرفتند پس جناب آمنه را اندک ضعف عارض گردید چون بحالی آمد دید مظهر جلال
و جمال حضرت ذی الجلال در پیش آن الصورة مانند شب چهارده سر بسجده در آورده و نور از جبین
مبارکش بطوری نمایان گردیده است که بچندین هزار مرتبه از نور آفتاب عظیم تر است و با انگشت
شهادت بجانب آسمان اشاره نموده میفرماید لا اله الا الله پس از نور جبین آن بزرگوار جمیع قصرهای دنیا

شهر مکه و بطحا روشن گردیده و ملائکه صف صف آسمان بتعاقب یکدیگر در آن حجره نازل میشدند و جمیع ایشان
میگفتند السلام علیک یا حامد السلام علیک یا محمود السلام علیک یا احمد صلعم السلام علیک یا محمد صلعم و جناب
جبرئیل و حضرت میکائیل طشتی از طلا و ابریقی از عقیق حاضر نمودند و با آبهای بهشت آن بزرگوار را شست
شو نمودند و با عطرهای بهشت بدن اطهر آن حضرت را معطر داشتند و جناب جبرئیل چهار علم بر چهار موضع
نصب کرد علم اول علمی بود سبز و بر آن نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم و او را بر کوه قاف نصب نمود دوم
علم سفیدی بود که بر آن حاشیه که بود بر یکی نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم و بر دیگر لا دین الا
دین محمد بن عبدالله و او را بر کوه ابوقبیس نصب نمود سیم علمی بود عظیم و بر آن نوشته بود طوبی لمن آمن
بالله و بمحمد صلعم و الویل لمن کفر به و رد علیه حرفا من آیة من عند ربه و او را بر بام کعبه معظمه نصب نمود و علم عظیمی
که بر آن نوشته بود لا غالب الا الله و النصر لمحمد صلعم و او را در بیت المقدس نصب فرمود و علم او از برگ ردای
ابری مثل ایوان سیاه در نبه حضرت پروردگار و رسول او در لوی که نازل نمودم بر آن بزرگوار پس ابری نمایان شد بر بالای
بام کعبه معظمه و پیوسته مشک و عنبر و زعفران نثار نمود و قندیلی سرخ در جوف خانه کعبه معظمه آمد و بر آن شد
که بدون روغن روشن بود و اطراف حجره را روشن نموده بود و خیمه سفیدی از آسمان فرود آمد از ابریشم
شفاف و بر ارض اقدس حرم کعبه معظمه برپا کرده و تا چهل روز برپا بود و بر آن نوشته بود بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا
و در آن شب هفتاد هزار قصر از یاقوت احمر و هفتاد هزار قصر از مروارید سفید در جنات بهشت برپا
نمودند از برای حضور ولادت نامیده شد و دریای اعظم چنان بموج و تلاطم درآمد که اگر قدرت الهی
حفظ زمین را نمی نمود هر آینه زمین را سرنگون نموده بود و ماهی طموسا که اعظم ماهیهای دریای محیط است
و از عظمت هفتصد هزار گاو باشد چنانچه زمرد که هر یک از آنها از دنیا بزرگتر است بر پشت او در راه میروند
و آن ماهی از عظمت از رفتار آن گاوها مطلع نمیگردد آن ماهی از سرور و خوشحالی چنان بحرکت درآمد
که نزدیک بود زمین و آنچه بر روی زمین است تمام را در دریا غرق نماید و ملائکه هفتاد علم نورانی بسیار
نیکو در اطراف زمین برپا نمودند و جمیع کوههای دنیا بر کوه ابوقبیس اظهار خضوع نمودند و آواز لا اله
الا الله بر آوردند و جمیع درختهای عالم بار گرفتند و میوهها صدای تسبیح و تهلیل بلند نمودند و حوض کوثر
از سرور به تلاطم درآمد و هفتاد هزار قصر مروارید بیرون افکند و در جنس حضرت آدم صفی الله
و نور و ضیاء آن بزرگوار هفتاد برابر از دیده گردید و در آن لیله مبارکه تخت کسری متزلزل درآمد
بقسمی که کسری بر زمین افتاد و دریاچه ساوه خشک گردید و رود خانه سماوه بجریان درآمد و ایوان
انوشیروان درهم شکست بطوری که چهارده کنگره از طاق آن ایوان بزمین ریخت و آتشکده
فارس که هزار سال بود که برافروخته بود خاموش گردید و جمیع بتهای عالم در هر جا که بود
برو در افتادند و ناله و واویلا بلند کردند و بر جمیع صومعه و بیع و محرابها در دیر نوشته شد

محمد رسول الله و جمیع

محمد رسول الله و جمیع بلاد ربع مسکون که بعد از آن محل اهل اسلام شدند جمیعا از نور ظهور سعادت صلعم
روشن گردیدند و جمیع اهل مکه از عجائب آن لیله مبارکه که بربام خانها بالا رفته تماشای عجائب و غرائب
آن شب می‌کردند تا آنکه صبح همگی بمسجد الحرام شتافتند و بتها را سرنگون دیدند و نثار زعفران از ابر
[illegible] بمنزله قندیل‌ها فرو آویزان خیمه و بسیار ملاحظه کردند جمیع حیران در آن بجانب صومعه حبیب راهب شتافتند
و از او استفسار اسباب این امور غریبه نمودند حبیب گفت ای اهل صفا و مکه شما همگی بدانید که من با کتابها
هم دین بوده‌ام لاکن بدانید که این علامات غریبه و آثار عجیبه ثبت نگر آیات بینات بر ظهور حضرت خاتم الانبیا
که در آخر زمان مبعوث بکافه عالمیان خواهد شد و هم در آن شب تخت ابلیس را دریا غرق نموده و شیاطین را
از بالا رفتن باسمان با تیرهای شهاب دور نمودند و در روز آن شب مبارکه جناب عبد المطلب آمد نزد حضرت آمنه
خاتون و جناب مستطاب محمد را گرفت و آورد آن حضرت را بخانه کعبه معظمه چون قدم در بیت الله
گذارد جناب پیغمبر فرمود بسم الله و بالله و خانه کعبه باواز فصیح گفت السلام علیک یا محمد و رحمة الله و برکاته
و ندائی برآمد که گوینده گفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا پس عبد المطلب این اشعار
خواند الحمد لله الذی اعطانی هذا الغلام الطیب الاردان قد ساد فی المهد علی الغلمان اعیذه
بالبیت ذی الارکان حتی اراه بلغ الفتیان اعیذه من کل ذی شنآن من حاسد ذی طرف
العینان نوشته‌اند در اوان حیات جناب عبد الله و عبد المطلب سطیح کاهن از دیدن عجائب
بسیار و غرائب بی‌شمار غلامان خود را امر کرد که او را بر سینه بالای کوه عظیم و تا صبح نظر می‌کرد
باطراف آسمان و ستارهای سعودی چون صبح شد داد او را فرود آوردند گفت یقین کردم که من
در این روزها میمیرم و ظهور آن پیغمبر صلعم محمود در بنی هاشم موعود نزدیک کعبه و پیغمبری روانه مکه معظمه
شد و بقوم خود گفت میروم بجانب این آتش سوزان اگر توانستم آن را دفع رفع می‌نمایم و الا بجانب
شام میروم تا اجلم در رسد پس او را بار شتر نموده تا او را در مکه ساختند چون وارد مکه معظمه شد
بزرگان قریش دور او اجتماع نمودند که از او اخبار غیبیه سؤال نمایند و او پارچه گوشتی بود که مانند
طومار او را می‌پیچیدند و بجز سر و کله او دیگر اعضایش استخوان نداشت و سلاطین او را احترام
میکردند و از او مطالب گذشته و آینده سؤال می‌نمودند و کاهنی بود و نام مشارالیه عمر از زرقاء یمامه
که او نیز کاهن [illegible] که چشمش سه روز راه را میدید و پادشاه بر قوم و خلق بلدش شده بود
و بر ایشان حکمرانی میکرد و بواسطه سحر و کهانت بکار میبرد او هم برای دیدن سطیح متوجه مکه معظمه
گردید الحاصل سطیح [illegible] وارده بنی هاشم فرحه امر چون چشمش بجانب [illegible] اشاره
گفت [illegible] پیغمبر موصوف که [illegible] کتابهای سماوی داده‌اند و اشاره گفت عبد الله
و گفت حق آن [illegible] ندارد و آسمانها [illegible]
که از این شخص پیغمبری بعرصه ظهور [illegible]

محمد رسول الله و جمیع بلاد ربع مسکون که بعد از آن محل اهل اسلام شده جمیعاً از نور ظهور محمدی صلعم
روشن گردیده و جمیع اهل مکه از عجائب آن لیله مبارکه که بر بام خانهها بالا رفته تماشای عجائب و غرائب
آن شب را می‌نمودند تا آنکه صبح بمسجد الحرام شتافتند و بتها را سرنگون دیدند و نثار زعفران از زبر
سر همه قندیلها فرو ریخته آبان خیمه و بملاحظه کردند جمیع حیران در آن زمان بجانب صومعه حبیب زاهد شتافتند
و از او استفسار اسباب این امور غریبه نمودند حبیب گفت ای اهل صفا و مکه شما آگاه باشید که من بارها
هم دیده بودم لاکن بدانید که این علامات غریبه و آثار عجیبه ثبت مترادفات بینات بر ظهور حضرت خاتم الانبیا
که در آخر الزمان مبعوث بکافه عالمیان خواهد شد چه در آن شب تخت ابلیس آمد با غرق نمودند شیاطین بزرگ
از بالا رفتن بآسمان با تیرهای شهاب دور نمودند و در روز آن شب مبارکه جناب عبد المطلب آمد نزد حضرت آمنه
خاتون و جناب مستطاب محمدی را گرفت و آورد آن حضرت را بخانه کعبه معظمه چون قدم در بیت الله
گذارد و جناب پیغمبر صلعم را و بالای خانه کعبه با آواز فصیح گفت السلام علیک یا محمد صلعم و رحمة الله و برکاته
و ندا بر آمد که گوینده گفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا پس عبد المطلب این اشعار را
خواند الحمد لله الذی اعطانی هذا الغلام الطیب الاردان قد ساد فی المهد علی الغلمان اعیذه
بالبیت ذی الارکان حتی اراه بلغ الفتیان اعیذه من کل ذی شنآن من حاسد ذی طرف
العینان نوشته اند در اوان حیات جناب عبد الله و جناب عبد المطلب سطیح کاهن از دیدن عجایب
بسیار و غرایب بیشمار غلامان خود را امر کرد که او را بر بالای کوهی عظیم و تا صبح نظر میکرد
باطراف آسمان و ستارهای سعود چون صبح شد او را فرود آوردند گفت یقین کردم که من
در این روزها می‌بینم ظهور آن پیغمبر صلعم محمود در بنی هاشم نوعی نزدیک کعبه و شهر جدید در آینه مکه معظمه
شده و بقوم خود گفت میروم بجانب این آتش سوزان اگر تو آن نشسته آن را دفع رفع مینمایم و الا بجانب
شام میروم تا اجلم در رسد پس او را بار بر شتر نموده تا در آرد مکه ساختند چون وارد مکه معظمه شد
بزرگان قریش دور او اجتماع نمودند که از او اخبار غیبیه سؤال نمایند و او پارچه گوشتی بود که مانند
طومار او را می‌پیچیدند و بجز سر و کله او دیگر اعضایش استخوان نداشت و سلاطین او را احترام
میکردند و از او مطالب گذشته و آینده سؤال می‌نمودند و کاهنی مدد نامش او و غیر از زرقا یمامه
که او نیز کاهنه بود … که چشمش سه روز راه را می‌دید و پادشاه بر قوم و وطن بلدش شده بود
و بر ایشان حکم رانی میکرد بواسطه سحر و کهانت … هم برای دیدن سطیح متوجه مکه معظمه
گردید الحاصل سطیح در خانه … بنی هاشم فرود آمد چون چشمش بجناب ابوطالب افتاد
گفت تو عم پیغمبر موصوف که … ظهور او … در کتابهای سماوی داده اند و اشاره کرد به عبد الله
و گفت حق آن … زوال ندارد و آسمان بی ستون برافراشته و آن احد واحد فرد است
که از این شخص پیغمبری بعرصه ظهور آید که جمیع بتها را از هم بشکند و بت پرستان را از زمین برچیند

برمی‌آید آرزو در چشمش او را اعتماد مینماید او است صاحب صولت و سطوت و شجاعت و بیداد

این مروت و اشاره نمود بجانب حضرت ابی طالب و لکن سیفر حلیم را البته وصف نتوانند نمود

که مهتش نه کوتاه است نه بلند بل هو حسن القامة مدور الهامة بین کتفیه علامة علی راسه عمامة وجبینه

باق الی یوم القیامة و هو واله سید التهامة احسن من مشی واکرم من فی حلو الکلام طلق

اللسان لقی زائد خاشع خاضع طاهر المیلاد بریئة من الفتن رحمة علی العباد بالنور

محفوف و بالمؤمنین رؤوف و علی اصحابه عطوف اسمه فی التوراة و الانجیل معروف

بخیر الملوک و بالکرامة موصوف اسمه فی السماء احمد و فی الارض محمد صلعم و اما ابن عمه

امام همام لیث ضرغام و اسد متقدام و قائد مقدام کثیر الانتقام یسقی کاس الحمام یکون

لمحمد صلعم وزیرا و یدعی بعده امیرا اسمه فی التوراة بریّا و فی الانجیل ایلیا و عند قومه علیا اکحل

ابو جهل و دیگر کردکان قریش از کلمات سطیح بغضب رفتند و قصد قتل او را نمودند بنی هاشم او را حمایت

نمودند تا آنکه بخواهش خویش او را از آنجا شام نمودند و بنی هاشم او را امن لعیت نمودند هنوز از ولد

مفارقت ننموده که زرقا یمامه رسید بجهة تفحص امور و شنیدن حرکت بمعرفت سطیح از دو رهایان

که به و بتعجیل بخدمت سطیح رفتند بنی هاشم رسانیده چون از سفر شدن فرود آمد گفت ای معشر قریش دیار را

معمور و جمعیت شما موفور باد پس بعضی از خلق مکه او را احترام نمودند و از امورات آینده از او

سؤال کردند و با و میگفتند السید کاهن اگر مطلبی باشد بما رجوع نما تا بیکار در انجام مطالب خود داری

ننمائیم زرقا گفت مرا مطلبی نیست و بجهت اموال عیش و عشرت بنی هاشم آمده‌ام شما را خبر دهم بامری

که برای شما باعث هلاکت و از برای ضررهای عظیمه خواهد داشت به اکیدای گروه قریش بحق خداوند بیم

در کمین بندگان و جز او هیچ گناهکاران و غلط کنند مطیعان است که بزودی بیرون خواهد آمد

لذین داد پیغمبری بزرگوار و هادی که مردم را دعوت می‌نماید بخیر دارسای و ایشان را کسی مینماید

از ضلالت وصف او از صورت و چهره او نور عظیم ساطع و لامع خواهد بود و نام نامی او احمد و محمد صلعم

میباشد و حمایت می‌نماید او کسی که از او باشد و سرهای پهلوانان روزگار را بر روی خاک زیر پای

با مذلت و خواری خواهد انداخت و سلطنت شرق من با تش برای من اسان نیز است که نمود عزت

اطاعت او در آورم پس بنی هاشم سطیح را دو به بازو و دربایه دفع و رفع طیر اجمعه و ... کرد

سطیح گفت این امر البته محال زیرا که حافظ و نگهدار او حضرت احدیت فرد لایزال است و من

آرزو دارم که کسی مرا حیرتی برساند که در زمان او به دولت اطاعتش مبتلا نشوم پس زرقا ابنای

مرا دوست داشت حکم کرد ... به بنی هاشم و جناب آمنه خواتون در میان آورند و متصدی خدمات

اطفال نور مبارک حضرت رسول صلعم بر لب تا آنکه ... حضرت آمنه ... عوله کیتان نام داشت

نمای پس زرقا دید که خنجر زهرآلوده یاد داد و گفت من جانب بنی هاشم ضیافت می‌نمایم و خارج خانه

و تو آمنه خاتون را مشغول کن

دو تن زنان خواتون را مشغول نمود در اثنای رفت حلقی بود این خنجر را به پهلوی وی بزن که اگر این تو طلب دیده نماید
آنچه میخواهند من بار دهم تو از مال ابدا گو تا هیچ تقصیر نمایم پس یکبار در اثنای انگشت بر سر موهای زنان این
حضرت آمنه خواتون نیز در از عقب آن خنجر را بر من آورد که بر پهلوی آن معظمه فرود آورد
که ناگاه از غیب کسی دست او را از آن برداوند که بی اختیار فریاد برآورد و بر روی زمین افتاد
زنان قریش از فریاد او وارد در حجره گردیدند و آن خنجر زهرآلود را ملاحظه نموده گفتند
ای بکتا این چه بود از آمنه خاتون دیده بود که هیچ آسیبی او را نرسید آن بکتا گفت ای زنان قریش
بدانید که من اللات و منات را لکن شاید است از زن قاری ما بر مراد رسید که او مرا بر این کار تحریص
و ترغیب نموده این را گفت و روحش به جهنم واصل گردید هنوز جام سم حل از این قضیه مطلع نبوده
بیکمر تبه شمشیر کشیده متوجه منزل زنان شدند که آن ملعونه برخورد سواد بر ناقه را هموار کرده
شده مانند برق از انظار ایشان فرار نموده و سطیح نیز بجانب شام متوجه گشت و خود را از تیغهای
شیخ شمشیر نجات داده در شام نیز به نار البوار نار واصل شد احادیث نوشته اند چون شب ولادت
با سعادت حضرت رسالت ص رسید از جمله امور عجیبه این بود که در طاق کسری شگافی عظیم در وسط
آن از بالا تا به پایین واقع شد که هنوز بهمان حالت بعد از این همه زمان که گذشته است
باقی مانده و تخت او چنان به لرزه در آمد که کسری با صورت وزیر این غلطید و چهارده کنگره
ایوان او بر زمین افتاد چون صبح شد خبر آوردند که آتشکدها خاموش گردیده و دریاچه
ساوه که او را می پرستیدند آبش بطوری زایل شد که بطوری خشکید و خوابهای هولناک
هر یک از خواص او دیدند مؤبدان و وزیر اعظمش در آن شب دیده بود و به دیدن او [illegible] اول
پس کسری زیستار منجمان و کهنه را خاطر نمود بلکه از ایشان سر این امور عجیبه را معلوم
نماید ایشان نیز همگی حیران بودند تا عاقبت عبد المسیح منجم که خواهرزاده سطیح بود طلبید
و او را خلعت فاخره عطا نمود و وعده انعام بسیار داد و او را روانه شام کرد که تا به
سر این امور از سطیح معلوم نماید چون عبد المسیح وارد شد و بر بالین سطیح آمد او در حالت
نزع بود سلام کرد جواب نشنید پس از ساعتی سطیح چشمها خود را باز نمود و گفت جاء عبد المسیح
علی جمل یسیح و من عند کسری لصبح بلیغ فصیح و هو رسل الی سطیح سید بنی غسان
لیسئل عن ارتجاج الایوان وخمود النیران ورؤیا الموبذان ذلک علامة خروج
الشفاعة و هالک الاملاک ای عبد المسیح اینها علامات ظهور پیغمبر ص موعود است و بعدد
چهارده کنگره که از ایوان افتاد چهارده نفر دیگر از ملوک عجم بر تخت پادشاهی مستحکم خواهند
بود و اینک سطیح می میرد و لیکن میفترید نمیکرد پس چهره زرد و جان از جسد گشته مفارقت
نمود چنان سلطنت این چهارده نفر از آن وقت بود بعد از وفات انوشیروان

تا زمان خلافت عمر بن الخطاب که اولاد یزدجرد بن شهریار بود که عمر لشکری گران فرستاد که بعضی
گفته‌اند سی هزار و سه هزار لشکر بودند با اتفاق جناب امام الابرار امام حسن مجتبی علیه السلام چنانچه قاله المجلسی رحمه الله
متوجه جهاد با کفار عجم گردیدند و لشکر اسلام به‌یمن همت فاضل ابحر امام حسن علیه السلام فتح نمودند و غنایم بسیار
از نقد و جنس حمل به مدینه طیبه نمودند از آن جمله زنان و اهل حرم و کنیزان و دختران و عزیزان سلاطین عجم
یزدجرد بن شهریار بود که از جمله بنات کریمه او حضرت شهربانو که او را جهان شاه می‌نامیدند
و آن مکرمه با چهار صد کنیز بود که همگی با او بودند با اسباب و جنس‌ها تا وارد مدینه گردیدند و اهل سنت
بایست ناله به انجمن و احترام آن نمی‌داشتند تا به مدینه طیبه رسیدند چون آن مکرمه را داخل مسجد
جناب رسول الله صلعم نمودند بروایت حضرت باقر العلوم علیه السلام اشرق المسجد بضوئها یعنی مسجد از نور جمال
حضرت شهربانو منور و روشن گردید عمر لعین چو ایشان خواست که برقع از صورت آن مخدره
و جهان معظمه بر دارد آن مکرمه نگذارد و گفت هرمز کجا چنین روز بر الحکان می‌برد که دختر او را ذلیل
اسیر نمایند و نامحرمان بر او نظر اندازند عمر گفت این عجمیه بر نحس میدهد خواست او را اذیت رساند
جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود متعرض او مشو او چنین گفت که کلام آن مکرمه را بعربی ترجمه فرمود چون
خواستند که او را بعوض بیع در آورند مولای متقیان فرمود مبایعه ملوک و سلاطین زادگان جایز نمی‌باشد
اگرچه از کفار باشند لعنة الله ... که هر کس از مسلمانان را می‌خواهد اختیار نماید بس او ...
او جناب ... عقد بسته حلال گردید از جناب سلمان روایت نموده‌اند که فرمود دیدم شهربانو رغبت
با حسین علیه السلام نمود پرسید از نهادش بر آنکه گریه شدید ... من ... بزبان فارسی
با حکم چرا هیچ از مسلمانان را قبول نمی‌نمائی فرمود من محبوب خود را در این مجلس ندیدم گفتم
محبوب تو کیست فرمود هو النور الساطع و الضیاء اللامع و الشهاب الثاقب گفتم واضح‌تر بگو
گفت هو الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام من گفتم تو نام حسین را از کجا شنیدی و او را در کجا
ملاقات نمودی گفت ای سلمان شبی از شبها در دیار عجم که بودم در خواب دیدم زنی نورانی با اتفاق
زنان چند از مخدرات در کمال زینت نزد من آمدند و من گفتند سعادت دنیا و عقبی بسوی تو آورده است
اینک سیده نساء العالمین فاطمه زهرا دختر حضرت سید المرسلین صلعم با اتفاق حضرت حوا و حضرت آسیه
و جناب مریم و حضرت خدیجه کبری و کلثوم همشیره حضرت موسی علیه السلام آمده‌اند تو را خطبه نمایند برای سید
جوانان بهشت ابی عبد الله الحسین سبط پیغمبر آخر الزمان صلعم من چون شنیدم نام حسین چنان
محبتی در دلم افتاد که راضی بر آن مطلب گردیدم پس اسلام را بر من عرضه نمودند و من بدست
ایشان اسلام آوردم چون شب دیگر شد در عالم خواب دیدم چون نوری از آسمان نازل
گردید و سه نفر بزرگوار در آن هودج بر کرسیها نشسته‌اند و جمعی در پای آن کرسیها فرا ایستاده
گردیده‌اند از شخصی پرسیدم این سه نفر بزرگوار چه کسان می‌باشند گفت یکی محمد مصطفی دیگری علی مرتضی

و یکی حسین ابن علی صلوات الله علیهم

وصی حسین ابن علی سبط خاتم الانبیا گفتم اینها چگونه درخواب این همه اشخاص میباشند گفت آدم صفی الله
و نوح نجی الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله ایشان آمده‌اند که تو را عقد نمایند برای
جناب امام حسین علیه السلام پس از آن اذن گرفتند و خطبه خواندند و مرا عقد نمودند چون من از خواب بیدار شدم
از شوق دیدار حضرت امام حسین شب و روز گریه و زاری کرده‌ام و از فراق آن بزرگوار همیشه گریان
و نالان میباشم پس در این حال من گفتم نظر در اطراف مسجد بینید از هیچ یک آن حضرت را کی ببینید پس
شهربانو نظر باطراف مسجد کرد ناگاه در ناحیه مسجد نظرش بر جناب ابی عبدالله افتاد پس آن حضرت را از جناب
خواست و فرمود که آن حضرت آمده دست مختصر بر سر و صورت مبارک آن جناب گذارد و گفت
که السلام علیک یا ابا عبدالله و رحمة الله و برکاته آن جناب جواب سلام آن معظمه را با حسن جواب
داد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حذیفه یمانی را امر فرمود بخطبه خواندن و پس از فراغ خطبه خود متولی
اجرای صیغه تزویج گردید و آن مخدره را بعقد حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در آورد و بعد جناب
فرمود لیلدن لک منها خیر اهل الارض امیر فرمودند از این دختر فرزندی برای تو متولد میگردد که او
بهترین اهل زمین خواهد بود که مراد حضرت سید الساجدین ابو الائمة الهادین میباشد و آن
جناب را ابن الخیرتین میگفتند یعنی فرزند دو شخص عظیم از عرب هاشم بن عبد مناف و از عجم
پادشاه با اقتدار کسری ابو الاسود دئلی در صفت آن جناب میگوید و ان غلاما بین کسری
و هاشم لاکرم من نیطت علیه التمائم و جمهور مورخین بر آنند که جناب شهربانو در زمان
وضع حمل از دار دنیا رحلت فرمود و همشیره آن معظمه که در کربلا باتفاق جناب سید الشهداء علیه السلام
مشغول پرستاری حضرت سید الساجدین بود والده او را نیز شهربانو میگفتند و اسم اصلی او شاه
زنان بود و بعضی را اعتقاد آن است که مزار این مخدره در شهر ری در جبل معروف است
و وجه این را چنین گفته‌اند که حسب الامر حضرت سید الشهداء علیه السلام بعد از وقوع واقعه کربلا شهربانو
سوار بر ذوالجناح گردیده و آن مخدره را با آن حدود رسانید لیکن مزار در آن نواحی نیز میباشد
که میگویند این مزار زبیده خاتون دختر بلند اختر آن معصومه میباشد از صلب حضرت ابی عبدالله
که بهمراه مادر بوده و در آن مکان تشریف برده بود و نقلی از اخی مختلف بعضی گفته‌اند که در آن حوالی
مدفن راس مبارک قاسم ابن حسن بن علی نیز میباشد و العلم عندالله و روایتی این است
که او را با اهل بیت اسیر کرده بشام بردند و روایتی این است که الله تعالی حضرت از جهته
وداع جناب حرم آمد تا با اهل بیت وداع نماید چون نوبت شهربانو رسید عرض
کرد یا ابن رسول الله بعد از تو چه کنم آیا تو میدانی که من عجم میباشم بعد از تو لشکر عرب حرمت
مرا نگاه نمیدارند خواهم از تو دختر شیرانه کسری را باشان دستگیر نیست ولیکن من دختر

یزدجرد و حرمسرا لکافه میدار به حضرت زینب شهربانو غم مخور که همانی که آمده شد برو در خیمه وعده من و تو ساعت
دیگر وقتیکه که ذوالجناح صاحب من بر در خیمه آید تو سوار بر آن شو و عنان را بآب و واگذار که هر جا برد تو را بجای که خدا
خواهد پس حضرت سوار شد و شهربانو برگشت بخیمه همین قسم منتظر وعده حضرت بود طولی نکشید که یک مرتبه
صدای شیهه ذوالجناح بلند شد یکدفعه اطفال از خیمه بیرون دویدند دیدند ذوالجناح زینش واژگون و از کاکل زین اطفال
دور مرکب را گرفتند یکی بدور سر ذوالجناح میگردید یکی از او خبر شاه تشنه را میپرسید در آن اثنا علیا جناب
زینب دست بگردن ذوالجناح کرد میگفت ای ذوالجناح نخورده آب چه شد نوجوان برادر من که تشنه
رفت بمیدان که خاک بر سرش در آن اثنا شهربانو از خیمه بیرون آمد و سواره بر ذوالجناح شد و حسب الفرمایش
امام عنان را بمرکب واگذاشت و مرکب سر به بیابان گذاشت هر جا که تا اینکه بارض ری رسید القافل
پرویز فرزند یزدجرد چون شنیده بود که معاویه به درک رفته است و امام حسین با یزید بیعت نکرده است و از یزید
بخلافت برود است و فیما بین ایشان بجنگ کشیده است لهذا هشت هزار جمعیت مجهز برداشته بود
و از شهر ری بیرون آمده بود بعزم اینکه بیاری سید الشهداء بیاید در آن وقتیکه در خارج شهر خیمه و خرگاه زده بود
یک مرتبه چشم پرویز بگوشه بادیه افتاد سواری را دید بیکی از ملازمان خود گفت برو و این سوار را به نزد من
بیاور آن شخص رکاب کشید دید مرکب قدم از قدم برنمیدارد دیگری رکاب کشید تا سه نفر رفتند رکاب
کشیدند دیدند مرکب قدم از قدم برنمیدارد پرویز تعجب کرد خود سوار شد رکاب کشید چون محرم بود لهذا روانه شد
آمد چون نزدیک رسید دید که یک زنی سوار بر اسبی تنها در گوشه بادیه پرویز متعجب شد از این حالت
چشم شهربانو که بر پرویز افتاد به نظرش آشنا آمد گفت ای جوان آیا از فرزندان یزدجرد شهریار کسی در این عصر
هست گفت منم فرزند یزدجرد و نام من پرویز است شهربانو گفت آیا از شاهان کسی در حجره زنده مانده بعمر باشد
گفت بلی خواهری من شهربانو زوجه حسین ابن علی ولیکن در این اوقات شنیده ام که دشمن از برایش پیدا
شده است اینک با این لشکر بیاری او میروم شهربانو گفت ای برادر خواهرت منم حسین جنابش کشته شد
یک مرتبه شهربانو برقع از صورت برافکند چشم پرویز که بر صورت شهربانو افتاد صیحه زد از مرکب افتاد
شهربانو پیاده شد سر آنرا بزانو گرفت پرویز گفت ای خواهر تو کی اینجا آمدی بگو ببینم از برادر حسین چه خبر
داری شهربانو گفت برادر چه بگویم حسین را در عرض بی سر برهنه نعش او در میان خاک و خون کشته در جزیره
در ری مدفون است مجلس هجدهم در اینکه از معجزات حضرت خاتم النبیین و بعثت ظاهر آن رحمة للعالمین
و کیفیت شق القمر بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله الغر المیامین
اجمعین بدان ایدک الله تعالی یا اخی که سلسله جلیله انبیاء هر چند طبقه میباشند بعضی نبی و بعضی نبی مرسل
و بعضی اولو العزم و بعضی ذوالشریعه و جمیع این مقامات در حضرت خاتم الرسل ثابت است مجتمع
علاوه اینکه این سید بزرگوار مقتدای انبیاء است و ملائکه نیز میباشد و مقام اولیت مخصوص خاتمیت
در مکان سید بزرگوار است و جمیع عوالم از اول من البدایه الی النهایه موجود از نور مقدس وجود آن
سید محمد بود و عرش اعظم و ارکان اربعه آن از احمر و اخضر و اصفر و ابیض که دائم محیط خلق

مجلس هجدهم از معجزات حضرت خاتم

و چهار ...

وحیات و موت و رزق و ملائکه موکلین باین ارکان که ایشان را عالین می‌نامند که از بزرگواران ایشان مأمور بسجدهٔ حضرت
صفی الله شدند جمیع از پرتو نور انور محمدی محتجب گردیده اند و ایشان و ما دونهم مع کثرتهم جمیعاً مقهور اراده آن محل
مشیئة الله بوده که و ذل کل شیء لکم بهم سکنت السواکن و تحرکت المتحرکات لهذا آیا بیاد عیان نمائی
و قلب دل ما تصدیق داشته باشی که جمیع مکونات ارضیه و سماویه مأمورند باطاعت و فرمان برداری
حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف واحدی از موجودات قدرت
بر تخلف از امر و نواهی آن سید البریات و کذلک الائمة من اهل بیته و عترته المعصومین نبیهم و نحو اینها بوده
و اخبار در این باب از حد تواتر و احصار زیاده و لکن یکی از آنها حدیث مشهور مأثور از حضرت خامس آل عبا علیه السلام
که مجلسی و دیگران ذکر نموده اند که آن حضرت روزی بعیادت یکی از شیعیان مخلص تشریف بردند بحجره رسیدند
آن جناب در حجره و خانه آن شخص مریض مرض تب بیکی از او دور فرار نمود پس بر جای نشستند و گفتند
یابن رسول الله تب از شما فرار می‌نماید پس آن جناب در حضور جمعی از اصحاب که حاضر بودند تب را صدا زدند
و مردم آواز لبیک لبیک تب را شنیدند و شخص او را آن جناب سید الشهداء فرمود آیا امیر المؤمنین علیه السلام
در آنچه فرموده داخل در ایمان شیعیان نمی‌شود که برای کفاره گناه و رفع درجات است پس جمیع حضار
متعجب در آمدند آن حضرت فرمود و الله ما خلق الله شیئاً الا و امره بالطاعة لنا یعنی قسم بحق حضرت حق
جل جلاله که هیچ مخلوقی را خدا نیافریده مگر آنکه او را امر فرموده است باطاعت ما و امتثال امر ما و کذلک
جناب سلطان الاولیاء حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بعد از انکه اشاره بنقش شیر نموده و ایشان حیات یافته
حمید بن مهران را ازهم دریدند و جمیع اعضاء او را خوردند و خون او را لیسیدند القصه باشاره آن حضرت
بحالت اول خود و نقش بی روح شدند آن جناب فرمود معصوم جمیع مخلوقات مسخر و فرمان بردار
ما هستیم که ما اطاعت ما را می‌نمایند الا جهال جن و آدم و در خطبه معروف مولانا شقشقیه چنانچه مجلسی و دیگران ذکر نموده اند
که فرموده ما منم آنکه حق تعالی ارباح و لواقح و جبال و بحار و ظلم و انوار و آفتاب و ماه و کواکب را مطیع و فرمان
بردار من فرموده الحاصل این مطلب نزد اهل ایمان اظهر و اوضح واضحات می‌باشد و حال در این اوراق
در صدد امر دیگر می‌باشیم و بیان آنست که اجماع منعقد است بر آنکه آباء و اجداد آن سید انبیاء محمد
مصطفی از جمیع مسلمان بلکه هریک از ایشان یا پیغمبر یا وصی پیغمبر بوده اند و آزر که کافر بوده و بعضی در
جناب خلیل ابا نامیده اند از جهت آن بوده که آزر تربیت حضرت خلیل الله را نموده و او عم آن جناب بوده
نه والد و در این اطلاق لفظ اب بر عم از مجازات است که کتاب و اخبار و کلمات عوام و خواص
و عرب و عجم و جمیع اهل عالم مملو است از این گونه اطلاقات مجازیه و نظیر این است قوله تعالی
ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک
و اله آبائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق الهاً واحداً و نحن له مسلمون که اطلاق اب بر جناب
اسمعیل نسبت بحضرت یعقوب مثل اطلاق اب است بر آزر نسبت بجناب ابراهیم زیرا که حضرت
اسمعیل عم جناب یعقوب بوده که از آباء آن حضرت شمرده شده ام چنانکه آزر عم جناب ابراهیم است نه والد آن

و اما والده ماجده آن جناب که آمنه خاتون دختر وهب بن عبد مناف بن زهره ابن کلاب است مسلمه است
و امهات جمیع ائمه در حین حمل انسان انوار طیبه ائمه را جمیعاً در حال حمل مسلمان و مطهره بوده اند اگر قبل از
تزویج بعضی از ایشان مانند حضرت شهربانو در حبس جوانی و غیرها هنوز بدایره اسلام داخل نشده بودند
از این جهت است که در زیارات شهادت میدهی که ایشان همیشه در محل قدس و طهارت بوده اند از اصلاب
طاهره و ارحام مطهره و ولادت با سعادت آن حضرت در لیلة الجمعه هفدهم ماه ربیع الاول از عام الفیل
در زمان سلطنت انوشیروان عادل در محل ولادت ام القری یعنی مکه معظمه و از این جهته آن حضرت را
امی نامیده اند والد ماجد ایشان حضرت عبد الله پیش از تولد آن جناب در سفر مدینه طیبه بجوار رحمت الهی ارتحال نمود
و والده ماجده ایشان در سن شش سالگی یا چهار سالگی آن حضرت بدرجات عالم قدس و ربوبیت رحلت
و جد بزرگوار ایشان حضرت شیبة الحمد مشهور بعبد المطلب در سن هشت سالگی آن حضرت بغرفات بهشت اعلا واصل گردید
و در بیست و پنج سالگی آن جناب تزویج حضرت خدیجه کبری ملیکه مکه معظمه را فرمود و در سن سی و پنج سالگی چون
قریش تعمیر بیت الله الحرام را می نمودند که بواسطه سیل بنیان آن منهدم شده بود چون با یکدیگر مجادله
حجر الاسود کردند آن جناب بنفس نفیس حجر را برداشته بر جای خود که از ارکان عراقی می باشد نصب فرمود
و هر یک بجای خود قرار گرفت و چون سن مبارک آن جناب بچهل سالگی رسید در روز شنبه
بیست و هفتم ماه رجب المرجب وقتیکه در جبل حرا که معبد آن حضرت بود خلیل الله بود جناب جبرئیل و حضرت
میکائیل بهمراهی هفتاد هزار از ملائکه با خلعت نبوت و لوای حمد و کرسی کرامت و تاج رسالت بر آن
حضرت نازل گردیدند و جناب روح الامین بر آن سید اولین و آخرین تلاوت نمود پنج آیه از اول سوره
مبارکه علق را که بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرأ و ربک
الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم الخ آن کرسی کرامت که از حضرت رب العزت از یاقوت
احمر ایجاد فرموده بود و پایهای آن از لؤلؤ و زمرد سبز بود نصب نمود و آن حضرت را بر آن کرسی نشانیده
و لوای حمد را بدست مبارکش دادند و تاج وهاج سلطنت و نبوت را بر سر اقدسش گذاردند و آنجناب خطبه
کریمه عظیمه مشتمل بر حمد و نعمت الهی بر آن کرسی یاقوت اعلا فرمود که ملائکه مقربین مثل آن هرگز
نشنیده بودند قرائت فرمود پس از آن تجلی و جمال نوری بر نور جبین مبارک آن سید لولاک افزوده شد
که هیچ قوه نظر بر آن چهره اطهر نداشت حتی از آن کوه فرود آمد هر سنگ و گیاهی که میرسید جمیع
بر آن را بسجده در آمده میگفتند السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا نبی الله چون وارد خانه مبارکه
گردید جناب خدیجه از آن نور متعجب در آمده گفت ای سید این چه نور است امروز در صورت مبارک تست چه
میشود آن جناب فرمود این نور رسالت و نبوت است پس جناب خدیجه گفت مدتی است که تو را چنین
در یافته ام اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله پس آن جناب فرمود دثرونی
یا خدیجه یعنی مرا بپوشان ای خدیجه دانسته با ستر آخت خواب فرمود که ناگاه جناب روح الامین
نازل بر آن سید اولین و آخرین گردید و انگشت ابهام پای آن سید انام را حرکت داد و گفت
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر قم فانذر و ربک فکبر پس آن بزرگوار برخاسته انگشت شهادت

بر بناگوش مبارک گذارده

بناگوش مبارک گذارده بند آب بلند فرمود الله اکبر به جمیع اشیاء و در عالم معنی بموافقت آن سید بزرگوار تکبیر گفتند و تا
سه سال دعوت خلایق را در خفا میفرمود و احدی غیر از جناب امیر المؤمنین و حضرت خدیجه ایمان با آن حضرت
نیاورده بود و هنگام نماز جناب امیر المؤمنین در جنب آن جناب الله اکبر می ایستاد و حضرت خدیجه در عقب سر قرار
میگرفت و هر کس ایشانرا در نماز میدید تعجب مینمود زیرا که مردم آن زمان هرگز نماز و رکوع و سجود و قیام را
بان نحو ندیده بودند و بعد از سه سال آن ولی حضرت ذو الجلال مامور شد که مردم را آشکار دعوت بدین
مبین اسلام فرماید لهذا بت پرستان و جهود و آن کفار جفای آزار و اذیت در باره آن حضرت بجا
می آوردند تا آنکه در سال پنجم بعثت حضرت جعفر طیار و جماعتی را از مسلمانان امر بهجرت فرمود و ایشانرا
مامور ببلاد حبشه داشته چون سال هفتم بعثت شد قریش آن جناب و بنی هاشم را از مکه معظمه بیرون
نمودند و تا مدت سه زیاده از چهار سال ایشان در شعب ابی طالب بسر میبردند و در کمال عسرت میگذرانیدند
و جناب ابوطالب شبها خواب نمیرفت و با شمشیر کشیده در اطراف جناب رسول گردش میکرد که مبادا
آسیبی از کفار بر آن حضرت وارد آید و چون سال یازدهم شد جناب ابوطالب از دار دنیا [illegible]
عالیه بهشت اعلا ارتحال نمود و چون سال دوازدهم در رسید حضرت اقدس الهی آن جناب را از مکه
در یکشب بمسجد اقصی و از آنجا بالای آسمانها تا بعرش اعلا بالا برد که سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد
الحرام الی المسجد الاقصی در باره آن جناب نازل گردید و چون سال سیزدهم آمد هفتاد نفر مرد و هفت نفر
زن از اعیان مدینه بدایره اسلام در آمدند و ایشانرا باتفاق مصعب ابن عمیر آن جناب روانه نمودند
و در همان سال حضرت نیز هجرت بآن جانب فرمودند در سال دوم هجرت بجهت عقد بتول با حضرت
سیف الله المسلول در مدینه طیبه منعقد فرمود و مدت ده سال زمان هجرت بود که در آن مدت آن بزرگوار
هشتاد و چهار جهاد با اهل کفر و عناد فرمود که پنجاه و شش سریه و بیست و هشت دیگر غزوه
بود در سال ششم آن حضرت بهفت پادشاه عرض اسلام فرمود و رسولان بجانب ایشان
فرستاد اول خسرو عجم که او را پرویز نامیدند دوم قیصر روم که او را هرقل میگفتند که دحیه کلبی را
بجانب او فرستادند سیم پادشاه حبشه که او را نجاشی میخواندند چهارم مقوقس سلطان اسکندریه
پنجم حارث غسانی والی شام ششم هوده صاحب یمامه هفتم منذر ساوی سلطان بحرین
و غیر از نجاشی و منذر بن ساوی دیگر از آن پادشاهان بدین اسلام نیامدند با وجودیکه چندان معجزات
و خوارق عادات از آن مقتدای کائنات میدیدند که کتب از تحریر احصای آنها کما ینبغی بر
نمی آید منها منقصی بود از جبین انور آن حضرت مانند آفتاب بر در و دیوار میتابید و نگاه میکردند
که انگشتان مبارک خود را بسوی هوا بلند مینمود و ده انگشت آن جناب مانند ده چراغ شعله بر می
آورد و از هر کوچه که عبور میفرمود تا چندین روز بوی عطر آن جناب از آن کوچه مردم استشمام مینمودند
و عرق بدن مبارکش از عطر گل و مشک و عنبر خوشبوتر بود و آب دهان خود را در هر آبی که
می انداختند هر آب تلخ و شوری که بود شیرین و معطر میگردید و باهر بلند قامتی که راه میرفت بلندتر